



دمکراسی همگامانه

حامد چاوشین*

مقدمه :

در هیچ مقطعی مردم اعم از افراد عادی و متخصصین به اندازه‌ی دوران اخیر نسبت به اختلاف عقاید آگاهی پیدا نکرده‌اند. اختلافات در همه جا در بین اذهان مشاهده می‌شود. در این بستر هیچ کلمه‌ای به اندازه‌ی واژه دمکراسی چنین نقش عظیمی را ایفا نکرده است. این واژه چه معنا و مفهومی دارد؟ آیا برای همگان معنای واحدی دارد؟ آیا دمکراسی یعنی سروری اکثریت و فداشدن اقلیت؟ و... دمکراسی در طی این سالها شعار بسیار رایجی بوده است دمکراتها و اصلاح طلبان در اعلامیه‌های خود نیت خویش را برای حل مسائل سیاسی و اجتماعی بر طبق اصول دمکراتیک ابراز می‌دارند. اما آیا دمکراسی می‌تواند در جایی که تبعیض نژادی، استثمار اقوام و طبقات مجاز است شکوفا گردد؟ بی‌شک دمکراسی نمی‌تواند در جایی که تنها یک گروه قومی یا طبقاتی و... حاکمیت را در دست گرفته و دیگران تحمل نمی‌شوند، وجود داشته باشد. این اختلافات بر چه بستری پدید آمده است؟ چگونه در کاربرد و تعبیر واژه دمکراسی قابل توضیح است؟ این موضوع تبعات گسترده‌ای دارد و مسأله تنها مربوط به موضوع واژگان نیست. زمینه‌ی اصلی این اختلافات به تفاوتها از حیث توسعه‌ی تاریخی، شرایط اجتماعی، نظام سیاسی، ساختار ایدئولوژیک، شیوه تکوین افکار عمومی و نظام آموزشی باز می‌گردد. از سوی دیگر این مسأله با مجموعه‌ی مسائلی که تأثیرات تکنولوژی و تمدن صنعتی بر حیات ملتهای جهان گذاشته سخت گره خورده است.

* دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی

معانی دمکراسی :

در مورد پژوهشهایی که درباره‌ی واژه‌ی دمکراسی صورت گرفته‌نخستین مسئله ابهام و شعارگونگی این واژه می‌باشد. مسئله‌ی دوم، این است که آیا تعریف دمکراسی صوری به عنوان مفهومی صرفاً سیاسی به معنی رأی عمومی و آزاد و برابر است و یا اینکه حقوق دیگری مانند حقوق آموزشی، اقتصادی و... را می‌رساند؟ مسأله سوم موضوع تساهل و حق مخالفت است به این معنی که دمکراسی یعنی هر گروهی با هر عقیده‌ای برای مشارکت در زندگی سیاسی و اعمال نفوذ بر افکار عمومی محق است.

مسأله چهارم مسأله مبانی هنجاری اختلاف نظر در معنا و تعبیر دمکراسی است به وجهی که در مشاجرت جاری دیده می‌شود، آیا این اختلاف نظر بازتاب منازعات ارزشی تغییرناپذیری هستند و یا این که توافق‌های عمیق‌تر و عوامل مساعد سازش و موافقت را در خود نهفته دارند؟ مسأله پنجم را می‌توان با این سؤال مطرح ساخت که آیا دمکراسی، دمکراسی اقویا و یک قوم غالب همانند ترکها در ترکیه می‌باشد. تفسیر اجماع و اتفاق نظر درباره‌ی واژه‌ی دمکراسی بر پایه‌ی نفی هرگونه تبعیض نژادی و هرگونه تبعیضی بر اساس تمایلات فکری، منطقه‌ای، زبانی، حسب و نسب است.

مبانی فکری دمکراسی

دمکراسی به عنوان شیوه‌ی زندگی سیاسی در جهان مدرن بر مبانی و اصولی استوار است که در طی فرآیند دراز مدت مبارزه برای ایجاد حکومت دمکراتیک تکوین یافته است که برخی آن را ایدئولوژی سیاسی طبقات متوسط می‌دانند. اما مفهوم اصلی این ایدئولوژی برابری همگان در حوزه‌ی سیاسی و حقوقی است که امروزه برابری در حوزه‌ی اجتماعی نیز با اهمیت فراوانی به آن اضافه شده است. امروزه دیگر حتی برای تأمین نظر اکثریت هم که شده باید حق رأی و مشارکت سیاسی و سهم شدن در قدرت را به همه‌ی گروهها و اقلیت‌ها ربط داد زیرا این واقعیت است که هر جامعه‌ای مرکب از منافع و علائق و ارزشهای گوناگون است. بنابراین حکومت دمکراتیک نمی‌تواند به سوی یکی از این اجزا عمل کند و فلسفه یا ایدئولوژی خاص خود را بر دیگران تحمیل کند زیرا اگر استبداد اکثریت پیش آید به مراتب ویرانگرتر خواهد بود. پس اکثریت نیز باید به وسیله‌ی نهادهای قانونی در جهت حفظ منافع افراد و اقلیت‌ها کنترل شوند. در زیر به برخی از مبانی فکری دمکراسی خواهیم پرداخت.

۱. نسبی‌گرایی

نسبی‌گرایی مکتبی است که ارزش را نسبی و ذهنی می‌داند و به هیچ وجه ارزش مطلق و عینی و عامی را که با حکم و علم قابل اثبات باشد باور ندارد. دمکراسی تا اندازه‌ی زیادی مبتنی بر نسبی‌گرایی ارزشی است. نسبی‌گرایی پشتوانه‌ی شیوه‌ی زندگی دمکراتیک به شمار می‌رود زیرا بر تساهل نسبت به تنوعات در عقاید، ارزش و فرهنگ‌ها تأکید دارد. نسبی‌گرایی از این رو ضامن رعایت حقوق اقلیت‌ها در دمکراسی است که یکی از مبانی دمکراسی به شمار می‌رود. به نظر نسبی‌گرایان همه ارزش‌ها و شیوه‌های زندگی در محضر عقل بی‌بنیاد هستند و از این رو همه به یک میزان حق زندگی دارند.

در دمکراسی نظامی ایجاد می‌شود که بیشترین امکان را برای تحقق نسبییت در ارزش ایجاد می‌کند و نزدیکترین نظام به اصول نسبی‌گرایی است. همچنین نسبی‌گرایی هرگونه بحث قطعی از مفاهیم در زندگی سیاسی را کنار می‌نهد و از مفاهیم قابل تدقیق و خالی از بار ارزشی دفاع می‌کند. به علاوه نسبی‌گرایی با اصل برابری اساسی مناسبت دارد و از این دیدگاه هرگونه تمایز و برتری غیرطبیعی است، هیچ کس بر دیگری برتری ندارد و همه‌ی سلسله مراتب‌ها و نظامهای امتیازی، دلخواهانه و ساختگی هستند.

۲. اصالت رضایت و قبول عامه

یکی دیگر از مفاهیم اساسی در فلسفه سیاسی دمکراسی مفهوم رضایت در تبعیت از حکومت است از این دیدگاه مشروعیت دمکراسی مبتنی بر عملکرد حکومت بر وفق خواست و رضایت همگان است. دمکراسی بدون رضایت عمومی ممکن نیست و مشروعیت ناشی از چنین رضایتی اساس دمکراسی را تشکیل می‌دهد. رضایت و قبول اساس پذیرش التزام، تعهد و اطاعت از حکومت به شیوه‌ای آزاد است. یکی از نظریات عمده در فلسفه‌ی سیاسی معاصر در زمینه‌ی التزام و اقتدار سیاسی همین نظریه اجماع یا قبول است. در این نظریه قبول و رضایت، تنها منبع تعهد و التزام به اطاعت از قوانین و اقتدار حکومت به شمار می‌رود.

۳. اصالت برابری

منظور از اصالت برابری این است که در دمکراسی افراد، اقوام و طبقات مردم نسبت به یکدیگر از لحاظ حق حکومت کردن برتری و امتیازی ندارند، حق حکومت برای همیشه به هیچ قوم یا فرد یا گروهی واگذار نشده و هیچ گروهی نمی‌تواند به عنوان برتری فکری، ذاتی، زبانی، منطقه‌ای بر دیگران حکومت کند. در دمکراسی‌ها همه مردم با هر هویت قومی، طبقاتی و

گرایش‌های سیاسی از حق طبیعی، مدنی، سیاسی به ویژه حق بیان اندیشه، دگراندیشی و اختلاف نظر برخوردارند.

اصالت برابری به این معنی، که همه ارزش یکسانی دارند و باید به شیوه‌ای برابر رفتار کنند از اصول اساسی دموکراسی است. بنابراین دموکراسی با برابریهای حقوقی و سیاسی سازش دارد. اصالت برابری در معنای بنیادین خود بر این عقیده است که همه به حکم انسانیت خود برابر و به صرف داشتن مثلاً زبانی خاص یا نژادی خاص بر یکدیگر برتری ندارند.

از لحاظ سیاسی اصالت برابری به این معنی است که هر گروه (قوم، طبقه و حتی فرد و...) نزد قانون و از لحاظ حقوق و آزادیها با هم برابرند و به تبع آن این برابری باید از لحاظ حقوقی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی نیز انعکاس پیدا کند. این ویژگی نظامهای فئودالی می‌باشد که در آنها برخی دارای امتیازات ویژه می‌باشند. برخورداری از حقوق مدنی و سیاسی نباید مختص به مردمانی ویژه یا منطقه‌ای خاص باشد بلکه باید با در نظر گرفتن فرهنگ و زبان آنها و... از لحاظ حقوقی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برابر تلقی شوند و از این ویژگیهای خاص به عنوان مبانی حکومت دموکراتیک یاد کرد.

همچنین برابری اصلی، برابری در فرصت‌هاست و نه لزوماً دستاوردها، گروههایی که به طور برابر تحت حمایت قانون باشند، می‌توانند از فرصت‌هایی که نظام اجتماعی و سیاسی فراهم می‌آورد بهره‌گیرند. به عبارت دیگر برابری مستلزم عدم هرگونه تبعیض به هر دلیلی می‌باشد. بر این اساس دولت باید شرایط لازم را پدید آورد تا هر گروهی بتواند منافع خویش را دنبال کند تا در جریان اقدام به تصمیم‌گیری دسته‌جمعی فرصت کافی و برابر برای بیان رجحان خود جهت رسیدن به نتیجه‌ی نهایی و اعتبار بخشیدن به آن را در زمینه‌ی مسئله مورد بحث داشته است.

در اصالت برابری این نکته مطرح می‌شود که همه گروهها برای مشارکت در امور عمومی باید به رسمیت شناخته شوند در اینجا است که تأمین سهم مناسب در فرآیند حکومت باید در نظر گرفته شود.

اما آیا ایجاد برابری شرایط فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن طور که غالباً ادعا می‌شود به معنای آن است که همه‌ی مردم باید نهایتاً یک کار واحد را انجام دهند؟ همگی واحدی را دنبال کنند؟ و خلاصه چگونه یکسان باشند؟ آیا دنبال کردن برابری شرایط به معنی پیروی کردن از نظامی است که در آن همه به منزلت یکسان تقلیل پیدا کرده باشند و فعالیت‌های مشابهی را انجام

دهند؟ بی تردید تعهد به خودمختاری دموکراتیک متضمن تعهد به کاستن از امتیازات صاحبان امتیاز به منظور ایجاد یک جامعه کاملاً دموکراتیک است اما متضمن حمله به تفاوت‌های شخصی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی نخواهد بود و کاملاً با آن ناسازگار است.

۴. قانون و قانون‌گرایی: در این زمان است که چیزی به اسم قانون اساسی اهمیت پیدا می‌کند و این لازمه‌ی دموکراسی است هرچند عین دموکراسی نیست. اما قانون اساسی باید خصلتی دموکراتیک داشته باشد و یا پیدا بکند. قانون اساسی باید مدافع حقوق و آزادی‌های اساسی اقلیت در مقابل خودسری‌های اکثریت بوده و حتی خصلتی ضد اکثریتی نیز داشته باشد. حمایت و سازوکارهایی که برای این امر در قانون اساسی در نظر گرفته می‌شود اساس دموکراسی را تحکیم می‌کند زیرا نمی‌توان دموکراسی را صرفاً به خواست و هوا و هوس موقت اکثریت کاهش داد. در این صورت اکثریت نمی‌تواند به دلخواه خود و به قوت عدد، اقلیت‌ها را از حقوق خود محروم سازد. بنابراین دولت باید حکومت قانون را برقرار کند و چنان شرایطی پدید آورد که هیچ‌کس حق نداشته باشد دیدگاه خود را از زندگی خوب بر دیگران تحمیل کند (ملد: ۴۰۷) در جوامع متکثر مدرن از نظر فرهنگی معمولاً تصمیم‌گیری دسته‌جمعی ایجاد می‌شود تا در آن مداخله‌ی گسترده در امور عمومی امکان‌پذیر باشد و بهترین مدافع آن نیز قانون است و به همین دلیل است که در کشورهای دموکراتیک امکان تجدید نظر و تعدیل قوانین اساسی به منظور در نظر گرفتن خواست اقلیت و نسل‌های دیگر همواره وجود دارد.

۴. آزادی - آزادی محدود

آزادی مفهومی لیبرالیستی است و از مبانی دموکراسی محسوب می‌شود. در نظام‌های دموکراتیک تعهد بنیادین به این اصل بدین شیوه است که آزادی بعضی نباید به قیمت از میان رفتن آزادی بعضی دیگر که غالباً اقلیت‌ها هستند تمام شود. در این رابطه الکسی دو توکویل می‌گوید: «دموکراسی خواهان برابری در آزادی» است بنابراین آزادی که قرار است دنبال شود نباید آزادی باشد که در جمهوری‌های یونان باستان یافت می‌شد که آن هم، آزادی برای برده‌داران بود. پس اگر چنین اتفاقی بیفتد با توجه به شرایط استثمار سرمایه‌داری بسیاری همچون بردگان سرکوب می‌شوند. در چنین وضعی است که قشرهایی ظهور می‌کنند که اسماً آزادند ولی عملاً از هیچ حقوقی برخوردار نیستند در نتیجه این روند است که بسیاری از مشارکت در حیات اجتماعی و سیاسی منع می‌شوند.

۵. حقوق بشر

مفهوم حقوق بشر به عنوان مجموعه‌ی حقوقی که انسانها صرفاً به حکم انسان بودن خود از آن برخوردارند در قرن هفدهم شیوع یافت و جانشین مفهوم قدیمی تر «حقوق طبیعی» شد که انسانها به حکم قانون طبیعی از آن بهره‌مند می‌شوند. اما حقوق بشر مفهومی بود که علاوه بر حقوق طبیعی مفاهیم حقوقی دیگری را نیز شامل می‌شد که در دایره حقوق طبیعی نمی‌گنجید بلکه تنها در جامعه و دولت پدیدار می‌شد. به نظر بسیاری از هواداران دموکراسی، حقوق بشر به این معنی جوهر دموکراسی را تشکیل می‌دهد. مبانی دیگر دموکراسی مثلاً مشارکت عمومی و حکومت اکثریت در دوران ماقبل مدرن ریشه داشتند، اما مفهوم حقوق بشر مفهومی جدید و برخاسته از شرایط عصر مدرن بود.

پیشتازان اندیشه‌ی دموکراسی

به طور کلی نظریاتی که درباره‌ی دموکراسی از دیرباز تا کنون عرضه شده اند به دو دسته بزرگ تقسیم می‌شوند یکی نظریه‌های آرمان‌گرایانه و دوم نظریه‌های واقع‌گرایانه. دیدگاه آرمان‌گرایان یا دموکراسی حداکثری همان دیدگاه کلاسیک درباره‌ی دموکراسی است که بر آزادی فردی، مشارکت عموم در سیاست، فضیلت مدنی، آزادی مثبت، گرایش به مصلحت عمومی و حکومت اکثریت تأکید گذاشته است. از این دیدگاه صدای اکثریت، صدای خداست و اکثریت هیچ‌گاه اشتباه نمی‌کنند. افکار عمومی همواره صائب است و می‌توان به عقل و فضیلت اکثریت همیشه اعتماد کرد، عقل اکثریت همان عقل سلیم است. از همین دیدگاه همه مناصب باید انتخابی باشند و از فراندوم و مراجعه به آرای عمومی به عنوان یکی از مهمترین ابزارهای حکومت دموکراتیک مستمراً بهره برداری می‌شود. در مقابل واقع‌گرایان همواره از احتمال پیدایش استبداد اکثریت، سرکوب اقلیت‌ها، گرایش سیاست به افراط، امکان تأسیس حکومتی خودکامه به نام اراده عمومی و فضیلت مدنی و از میان رفتن قیدوبندهای قانونی بر قدرت نگران بوده‌اند. قدرت مطلقه‌ی اکثریت برای حق و آزادی خطرآفرین است اما دموکراسی در جوامع چندفرهنگی بستری است برای نوع همگامانه، زیرا در جوامع امروز آزادی و آگاهی و حق انتخاب فردی و حکومت اکثریت هر چند مطلوب است اما دیگر ممکن نیست. تنها می‌توان از طریق رعایت قواعد بازی، توازن از قوا در عرصه‌ی سیاست ایجاد کرد و در سایه آن توازن از حقوق افراد نیز حراست نمود از این رو مسأله اصلی در دموکراسیهای امروز نه آزادی فردی و نه حکومت اکثریت بلکه تعادل میان نیروهای

سیاسی است تا به واسطه ی تصرف منابع قدرت متعدد پراکنده شوند. در زیر به آراء برخی از طرفداران نظریه ی اخیر می پردازیم.

۱. الکسی دو توکویل: به نظر دو توکویل استبداد اکثریت موجب تضعیف و تخریب دموکراسی می گردد بنابراین دیدگاه اکثریتی نسبت به دموکراسی مغایر با روح دموکراسی می باشد (بشیریه: ۲۸۹).

۲. توماس جفرسون (۱۷۴۳-۱۸۲۶): جفرسون سومین رئیس جمهور آمریکا است وی بر این نظر بود چون آمریکا جامعه ای متکثر و متنوع است و دارای هویت های مختلف می باشد نظام دموکراسی فدرالی مناسب این کشور است. زیرا آن را ضامن برابری می انگاشت (پیتر کالورت: ۱۵) چرا که اگر سیستم دموکراسی اکثریتی اتخاذ شود ممکن است یکی از هویتها انحصار قدرت را در دست بگیرد و در نتیجه به دیکتاتوری اکثریت بینجامد. این دیدگاه در مقابل دیدگاه اکثریتی جکسون قرار داشت.

۳. جیمز مادیسون (۱۷۱۵-۱۸۳۶): مادیسون که چهارمین رئیس جمهور آمریکا بود، به همراه جان جی هشتاد و پنج مقاله در دفاع از قانون اساسی نوشتند که بعداً به فدرالیست ها اشتها پیدا کردند. در آن مقالات مادیسون بر این باور بود حکومت می باید نه تنها بر مردم بلکه بر خودش نیز اعمال کنترل کند. او می گوید نظام نمایندگی و پارلمانی مسئولیت حکومت را در نزد شهروندان تأمین می کند لیکن نمی تواند از اعمال سلطه و استبداد اکثریت بر اقلیت جلوگیری کند و به نظر مادیسون جامعه مرکب از طبقات بسیار و گروه های متنوعی است و منافع گروه های اقلیت معمولاً در برابر منافع متحد اکثریت آسیب پذیر است. به نظر مادیسون در جمهوری مبتنی بر نظام فدرال، کثرت منافع گروهها آنقدر خواهد بود که از استبداد اکثریت متحد و یکپارچه جلوگیری خواهد کرد. مادیسون این اندیشه را در مقابل کسانی مطرح کرد که معتقد بودند حکومت دموکراسی تنها در کشورهای کوچک قابل دوام است (بشیریه: ۲۹۲).

۴. جان استوارت میل: به نظر میل دموکراسی اکثریتی یا عددی دموکراسی کاذبی است زیرا تفاوت های طبیعی را نادیده می گیرد. از نظر وی دموکراسی واقعی به جای نمایندگی افراد پراکنده و پر شمار، امکان نمایندگی گروهها و اقلیت ها و منافع مختلف را در نهادهای سیاسی به ارمغان می آورد. (همان: ۲۹۶)

۵. هارولد لاسکی: وی بر این باور بود که افراد اساساً نسبت به گروههای مختلف و نهادهای غیردولتی احساس وفاداری و تعلق می کنند نه نسبت به دولت بزرگ و متمرکز. از این رو اساس دموکراسی نهادها و گروهها هستند. بنابراین به منظور حفظ و تقویت آنها قدرت دولتی باید تضعیف و تمرکززدایی شود. مردم وفاداری سیاسی یگانه‌ای ندارند بلکه وفاداری آن‌ها چندگانه و متکثر است و شرط حفظ آزادی، حفظ چنین وفاداریهای است. (همان: ۲۹۶)
۶. ریمون آرون (۱۹۰۵-۱۹۸۳): آرون معتقد است جوهر دموکراسی را رقابت، قانونمندی، تنوع، تکثر، و منافع اجتماعی تشکیل می دهد به نظر وی کوشش برای استقرار یکسانی و دنبال کردن برابری کامل در جامعه، تنها به خود کامگی و توتالیتاریسم می انجامد. (همان: ۳۰۲)
۷. رابرت دال: دال نیز نظریه‌های اکثریتی و مشارکتی یا ایده آلیستی دموکراسی را مورد نقد قرار می دهد وی می گوید حکومت دموکراسی واقعی نه حکومت اکثریت و نه حکومت اقلیت بلکه حکومت چندین اقلیت است. (همان: ۳۰۶)
۸. سیمون مارتین لیپست: لیپست بر این نظر بود در دموکراسیها شکاف و تعارضات و منازعات اجتماعی و سیاسی به نحوی با اجماع و وفاق همزیستی پیدا می کنند. به نظر وی یکی از شرایط اساسی برقراری دموکراسی وجود نهادهایی است که هم نزاع و اختلاف را مجال می دهند و هم موجب حفظ وفاق می گردند. (همان: ۳۰۷)

امواج دموکراسی

منظور از امواج دموکراسی، تحولاتی است که در یک منطقه و یا در سطح جهان به سوی دموکراسی بیشتر رخ می دهد و پس از آن که به اوج خود رسید موجب تثبیت و تحکیم دموکراسی، دست کم در برخی کشورها می شود. روند گسترش دموکراسی دارای کانونهای زمانی و مکانی بوده است و از همین رو به صورت موج پیش رفته است. ساموئل هانتینگتون از سه موج دموکراسی سخن گفته است: اولی از سال ۱۸۲۸ تا ۱۹۲۶: دوم از جنگ دوم تا دهه ۱۹۶۰ و سوم را با این بیان اظهار می دارد؛ موج سوم، ایجاد حکومت دموکراسی در نیای نوین، به طور ناگهانی، بیست و پنج دقیقه پس از نیم شب روز پنجشنبه ۲۵ آوریل ۱۹۷۴ با اعلام خبر رمزی رادیولسین - پرتغال آغاز، تا طرح کودتایی را که افسران جوان با دقت تنظیم کرده بودند به اجرا در آورند. (هانتینگتون

(۴ :

فیلیپ اشمیتر نویسنده دیگر آمریکایی از چهار موج سخن گفته است. یکی موج « بهار آزادی » در اروپا در سال ۱۸۴۸ ولی دوام نیافت. موج دوم در حول و حوش جنگ جهانی اول، موج سوم هم پس از جنگ جهانی دوم رخ داد و سرانجام موج چهارم دمکراسی با کودتای نظامیان پرتغال در ۲۵ آوریل ۱۹۷۴ بر ضد دولت استبدادی آن کشور آغاز شد. (بشیریه : ۴۵۲)

به هر حال در پی آن تحولات مشابهی در یونان و برخی کشورهای آمریکای لاتین رخ داد که این موج به نظر اشمیتر همچنان ادامه دارد. به نظر وی موج چهارم در مقایسه با امواج قبلی جهانگیرتر بوده و در نتیجه بازگشت به وضع پیشین مگر در موارد استثنایی کمتر رخ داده است. عمیق‌ترین تحولات در کشورهای کمونیست سابق به وقوع پیوسته است. فشار برای گسترش دمکراسی در کشورهای دیگر مانند چین، پرو، تایلند و ایران نیز بسیار محسوس است. در توضیح وقوع امواج دمکراسی اغلب نویسندگان به نظریه اشاعه تکیه می‌کنند به این معنی که گذار توفیق آمیز به دمکراسی در هر کشوری سرمشتقی برای دیگران ایجاد می‌کند به ویژه همسایگان در یک منطقه از تأثیر تحولات سیاسی در کشورهای یکدیگر چندان مصون باقی نمی‌مانند. این فرضیه در خصوص موج چهارم ظاهراً معنادارتر به نظر می‌رسد، زیرا هیچ واقعه‌ی جهانی مشترکی مانند جنگ و... کشورهای موردنظر را به تغییر و تحول وانداشته است. گسترش ارتباط بین المللی نیز طبعاً فرآیند اشاعه را پرشتاب می‌سازد. با این حال فرضیه‌ی اشاعه در درون مناطقی که از حیث فرهنگی تجانس دارند معنادارتر است.

نظریه‌ی دیگری که در توضیح امواج دمکراسی مطرح شده، نظریه‌ی قوه‌ی محرکه است. بر اساس این نظریه با گسترش دمکراسی در هر کشوری، فشار حوادث بین المللی در همان جهت قوت بیشتری می‌یابد. کشورهایی که دیرتر به موج دمکراسی می‌پیوندند تحت فشار بیشتری برای این کار قرار می‌گیرند و از سویی دیگر هزینه‌ی آزمون و خطای کمتری هم می‌پردازند و همین خود عامل تشویق کننده‌ای است. یکی از دلایل مؤید این نظریه آن است که با پیروزی موج دمکراسی در هر کشور، گروهها و سازمان‌هایی برای حمایت از حقوق بشر، حقوق اقلیت‌ها، حمایت از جنبش‌های دمکراتیک در کشورها و غیره پیدا می‌شوند که قوه‌ی محرکه بیشتری به موج دمکراسی می‌بخشد. گسترش موج چهارم در دهه‌ی ۱۹۹۰ ساختار گسترده‌ای از نهادها، انجمن‌ها، جنبش‌ها و سازمان‌ها را در سطح بین المللی برای حمایت از بسط موج اخیر دمکراسی

پدیدار کرده است.

از جهتی دیگر آن چه به عنوان جهانی شدن یعنی فرآیند گسترش بازار جهانی، بین المللی شدن سرمایه، تضعیف حاکمیت ملی دولت و گسترش ارتباطات فرهنگی در سطح جهانی، توصیف می‌شود، نیز طبعاً در بسط موج دموکراسی مؤثر بوده است. اعتراض کشورها در خصوص مداخلات خارجی در امور داخلی شان به نحوه فزاینده‌ی معنای خود را از دست می‌دهد و تمایز میان حوزه ی سیاست ملی و بین المللی دچار ابهام فزاینده ای می‌شود.

نظریه گزینش عقلانی نیز توضیح دیگری درباره ی فرآیند دموکراتیزاسیون به دست می‌دهد. از این دیدگاه دموکراسی در شرایط تاریخی خاص و به نسبت کمیابی پیدا می‌شود که در آن دو شرط حاصل شده است. اولاً حاکم اقتدار طلب صحنه‌ی قدرت را وداع گفته باشد، ثانیاً مخالفانی که قدرت به آنان منتقل می‌شود مجموعه‌ای از گروه‌های ناهمگن باشند. بنابراین پیدایش دو وضع ممکن است: یکی کشمکش بی‌پایان میان نیروهای موجود و دوم توافق بر سر همزیستی. راه دوم زمینه ظهور دموکراسی است. راه جلوگیری از استقرار حکومتی غیردموکراتیک یا اقتدار طلب، تمهید شرایطی برای عدم غلبه و سلطه هر یک از گروه‌ها بر دیگران و جلوگیری از انحصار آن بر منابع قدرت خواهد بود.

نبود یا ضعف کشمکش فرهنگی

احتمال گسترش و تداوم نهادهای سیاسی دموکراتیک در کشوری که از لحاظ فرهنگی نسبتاً همگون است زیادتر و در کشوری که به شدت دچار کشمکش خرده فرهنگ هاست کمتر است. فرهنگ‌های متمایز غالباً حول اختلافات میان زبان، نژاد، هویت قومی، منطقه ای و گاهی ایدئولوژیکی تشکیل می‌شوند. اعضای هر گروه در هویتی مشترک و بستگی‌های عاطفی با یکدیگر قرار دارند، و مرز مشخص میان «ما» و «آنها» قائلند. آنان برای برقراری ارتباط شخصی، یعنی مثلاً دوستی، شراکت، ازدواج، همسایگی و رفت و آمد به اعضای گروه خود مراجعه می‌کنند. آنان غالباً در جشن‌ها و مناسکی شرکت می‌کنند که، منجمله معرف مرزبندیهای گروه آنها باشد در تمام این شیوه و همچنین سایر شیوه‌ها یک فرهنگ ممکن است عملاً برای اعضایش «یک شیوه زندگی» باشد، کشوری در دل یک کشور، ملتی در درون یک ملت، از این نظر جامعه اصطلاحاً به صورت عمودی لایه بندی شده است.

کشمکش فرهنگی می‌تواند در عرصه‌ی سیاسی بروز کند و عملاً نیز چنین است. مثلاً زبان،

شکل لباس، برابری، دسترسی به آموزش، یا اعمال تبعیض آمیز از طرف یک گروه برضد گروه دیگر: یا اعمال یک گروه که گروه دیگر آنها را عمیقاً اهانت آمیز قلمداد می‌کند و مایل است جلوی آنها را بگیرد؛ یا اینکه آیا و چگونه باید مرزهای منطقه‌ای و سیاسی خاص تعیین شوند که با خواست و تمنیات گروهی جور باشند و....

مطالبی از این نوع، مشکلات خاصی را برای دموکراسی به وجود آورده‌اند. طرفداران یک فرهنگ خاص غالباً مطالبات سیاسی‌شان را به منزله‌ی خواست‌های اصولی، اعتقادی، حفظ فرهنگ یا بقای گروه می‌بینند. در نتیجه، مطالباتشان را چنان مهم و حساس می‌دانند که جا برای هیچ گونه سازشی بر سر آنها نمی‌بینند. این مطالبات غیرقابل مذاکره هستند ولی حل و فصل کشمکش‌ها در یک روند دموکراتیک صلح‌آمیز عموماً مستلزم مذاکره، مصالحه و سازش است.

بنابراین، کشف این واقعیت نباید موجب شگفتی گردد که کشورهای دموکراتیک قدیمی‌تر یا از لحاظ سیاسی پایدارتر اکثراً توانسته‌اند از درگیر شدن در کشمکش‌های فرهنگی حاد پرهیز کنند حتی اگر اختلافات فرهنگی مهمی نیز در میان شهروندان وجود داشته باشد، باز هم آنها موافقت کرده‌اند که، اکثراً اختلافات قابل مذاکره تری بر حیات سیاسی‌شان سایه افکند. در کشورهایی که دچار تنوع فرهنگی هستند بعضی از آنها از شیوه‌ای خاص به نام یکسان‌سازی استفاده کرده‌اند که بتوانند بر این تنوع فائق آیند که در سطور زیر به بحث درباره آن می‌پردازیم و آیا اینکه این امر نتیجه دلخواه را به بار می‌آورد و یا به نتیجه‌ای دیگر می‌انجامد در بحث جدایی‌بدان اشاره می‌شود.

الف - یکسان‌سازی: یکسان‌سازی راه حلی برای جوامع چندفرهنگی می‌باشد اما علی‌رغم موفقیت نسبی روند یکسان‌سازی زمانی که این جوامع با اختلافات فرهنگی عمیق‌تری مواجه می‌گردند محدودیتهای این رویکرد نیز به زودی آشکار می‌شوند بدین صورت که یکسان‌سازی جای خود را به زورگویی، اسکان مجدد اجباری و کنارگرفتن از جامعه اصلی می‌دهد و نتیجه‌ی آن کشمکشی آشتی‌ناپذیر خواهد بود که علی‌رغم تلاش فراوان، دیگر با هیچ گونه مذاکره و سازشی قابل حل نبوده و به جنگهای داخلی و قربانی شدن انسانها می‌انجامد این مسئله نیز پس از آن یک ساختار اجتماعی کاملاً متمایز پدید می‌آید که با وجود پیشرفتهای اطلاعاتی و ارتباطی عصر کنونی تقویت خواهد شد.

جدایی: زمانی که شکاف فرهنگی آنقدر عمیق باشد که دیگر هیچ یک از راه‌های قبلی نتواند آن را برکند، تنها راه حل باقیمانده این است که گروههای فرهنگی، خود را در واحد‌های

سیاسی جداگانه متشکل کنند و در درون آن واحدها از چنان استقلالی برخوردار باشند که بتوانند هویت‌شان را حفظ کنند بطوریکه به اهداف اصلی فرهنگی خود دست یابند. در برخی موارد نظام فدرالی، که در آن‌ها، واحدها - ایالت‌ها، کانتون - آن اندازه مستقل هستند که بتوانند گروه‌های متفاوت را در خود جای دهند می‌توانند راه حل مناسبی برای حل این تعارض باشد. عنصر حساسی که سوئیس وارد جامعه چندفرهنگی ولی بسیار هم‌آهنگ خود نموده است همان نظام فدرالی است. اکثر کانتونها از این لحاظ کاملاً همگونند اما با یکدیگر تفاوت فرهنگی مهمی دارند؛ مثلاً یک کانتون ممکن است فرانسه زبان و کاتولیک باشد و دیگری آلمانی زبان و پروتستان، بنابراین کانتون‌ها برای برآورده ساختن نیازهای فرهنگی مدل خوبی است. در اینصورت است که ارزشها و مشترکات معنی پیدا می‌کند و وحدت جامعه فدرالی را تقویت و حفظ می‌کند.

توافق سیاسی در کشورهایی که به فرهنگ‌ها و اقوام مختلف تقسیم شده‌اند

اقوامی که در معیت دیگر اقوام در سرزمینی واحد زندگی می‌کنند معمولاً بهای سنگینی در قبال این وحدت می‌پردازند. بعضی از آنها نمی‌توانند هر کاری را که دوست دارند انجام دهند زیرا ممکن است مورد توافق سایر اقوام قرار نگیرد و یا در تعارض با دیدگاه‌های آنان باشد و اینجاست که توافق باید معنی پیدا کند. اما این توافق نیز منوط به قدرت برای همگان است تا وفاق پایا و کامل پدید آید و این روند را تضمین می‌نماید. اما باید قبل از اینکه قانونی به مرحله‌ی اجرا در آید همه اقوام و گروه‌ها مجال مطرح کردن دیدگاه‌هایشان را داشته باشند. برای هر قومی باید مجال بحث، تبادل نظر، مذاکره و مصالحه تضمین گردد تا در بهترین حالت به قانونی منجر گردد که مورد تأیید همگان باشد در این حالت حق تعیین سرنوشت‌شان را توسط خود آنها به حداکثر ممکن می‌رساند و فرصت مشارکت در حکومت را کسب می‌کنند، در غیر اینصورت منافع آنها توسط هیئت حاکمه تأمین نخواهد شد. جان استوارت میل در سال ۱۸۶۱ اظهار داشت که چون طبقات کارگر از مشارکت در عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی محروم هستند بنابراین هیچ کس در حکومت نیست که از منافع آنان دفاع کند، او گفت باید پرسید «آیا مجلس یا هر یک از اعضای آن یا هیئت حاکمه برای لحظه‌ای هم که شده می‌توانند مسائل را از دید کارگران ببینند؟ وقتی موضوعی مطرح می‌شود که کارگران در آن ذینفع هستند آیا امکان دارد از منظری غیر از منظر کارفرما بدان مسئله نگریسته شود. همین پرسش را می‌توان در مورد بردگان در جمهوری باستان و بسیاری موارد دیگر نیز برای قشرهای مختلف طبقاتی، قومی و... در حال حاضر مطرح نمود.» (دال

(۹۷ :

ساماندهی‌هایی که در کشورهای دموکراتیک جهت ایجاد توافق سیاسی بین خرده فرهنگ‌های متفاوت به میزان رضایت بخشی طراحی شده‌اند را می‌توان به عنوان ساماندهی‌های «دموکراتیک همگامانه» نام برد که به نوعی متضمن دارا بودن نوعی «اخلاق گفتگویی» مدنظر هابرماس می‌باشد (نش: ۲۶۹). دموکراسی‌های همگامانه نتیجه تشکیل ائتلاف وسیع رهبران سیاسی مبتنی بر نظام‌های انتخاباتی نمایندگی است که کرسی‌های تقریباً متناسب با تعداد رأی دهندگان هر خرده فرهنگ را در قوه مقننه و همچنین مسئولیتی در هیئت دولت در اختیار آنها قرار داده است. رهبریت این موضوع با آرند لیچفارت است (دال: ۲۴۳) برای مثال خرده فرهنگ‌هایی متمایز و بالقوه متضاد در سوئیس، بلژیک و هلند وجود دارند که توانسته‌اند براساس تصمیم‌گیری برپایه اصل اتفاق‌نظر ساماندهی‌های سیاسی به وجود آورند که بر پایه‌ی آنها اتخاذ تصمیم در هیئت دولت و مجلس نیاز به اتفاق‌نظر یا وفاق جمعی دارد. اصل حاکمیت اکثریت (به درجات متفاوت) تبدیل شد به اصل اتفاق‌نظر (همان: ۱۹۲). بدینسان هر تصمیم حکومتی که تأثیر مهمی بر منافع یک یا چند خرده فرهنگ داشت تنها با توافق صریح نمایندگان آن گروه در هیئت دولت و مجلس انجام گرفت. اتخاذ این تصمیم توسط نظام نمایندگی متناسب، که تضمین‌کننده‌ی حضور منصفانه‌ی نمایندگان تمام گروه‌ها در مجلس بود تسهیل می‌شد. این نمایندگان در هیئت دولت نیز حضور داشتند. با این شیوه کار وفاق آمیز رایج در این کشورها، اعضای هیئت دولت وابسته به هر یک از خرده فرهنگ‌ها می‌توانست تمام سیاست‌گذاری‌هایی را که نادرست می‌دانست و تو نماید که ساماندهی‌هایی از این نوع را سیاست‌پژوهان «دموکراسی همگامانه» می‌نامند. در اینجا لازم است قبل از به پایان رسیدن این نوشتار در رابطه با این قبیل ساماندهی‌ها گذری به مفهوم دموکراسی چند قومی نیز داشته باشیم.

دموکراسی چند قومی

نظام دموکراسی چند قومی نظامی سیاسی است که در آن چند گروه قومی-فرهنگی در قدرت سیاسی سهیم هستند و در تصمیم‌گیری‌های سیاسی مشارکت دارند. چهار ویژگی اصلی برای این نوع دموکراسی ذکر می‌شود که عبارتند از: ۱) مشارکت نمایندگان گروه‌های قومی در فرآیند تصمیم‌گیری؛ ۲) برخورداری آن گروه‌ها از میزان بالایی از خودمختاری داخلی؛ ۳) توزیع قدرت به تناسب اهمیت گروه‌ها؛ ۴) حق و تو برای گروه‌های اقلیت (زریبار: ۱۱۰). مشارکت نمایندگان

گروههای قومی در اداره حکومت و به ویژه تصمیم‌گیری اجرایی ممکن است اشکال سازمانی مختلفی داشته باشد. یکی از اشکال رایج تشکیل دولت ائتلافی بزرگ در دموکراسیهای پارلمانی مانند مورد بلژیک است. شکل عضویت نمایندگان گروههای قومی و مذهبی در هیأت دولت به شیوه‌ای است که در مورد هیأت دولت هفت‌عضوی سوئیس مشاهده می‌شود. در عراق علاوه بر فدرالی کردن این کشور حکومت مرکزی هم میان کردها، عرب‌های مرکز و عرب‌های جنوب تقسیم بندی شده است به صورتی که ریاست جمهوری برای کردها، نخست‌وزیر برای شیعیان عرب و ریاست مجلس نیز برای عرب‌های سنی در نظر گرفته شده است. با این حال توزیع قدرت میان گروههای قومی در نظام‌های پارلمانی آسان‌تر است تا در نظام ریاستی که در آن قوه مجریه معمولاً در دست یک تن یعنی رئیس‌جمهور است.

در خصوص خودمختاری داخلی، قدرت تصمیم‌گیری در مسائل مربوط به هر گروه قومی به همان گروه تفویض می‌شود. اگر گروههای قومی در مناطق جغرافیایی خاصی مستقر باشند، خودمختاری داخلی معمولاً در شکل نظام فدرال ظاهر می‌شوند: مثلاً در کانادا اکثریت فرانسه‌زبانان در ایالت کبک متمرکز هستند.

منظور از توزیع قدرت به تناسب اهمیت گروههای قومی به طور کلی آن است که مناصب اجرایی، پارلمانی و دیوانی و نیز توزیع هزینه‌های عمومی بر حسب جمعیت و اهمیت گروههای قومی صورت گیرد. بهترین شیوه‌ی تأمین نمایندگی این گروهها در همان نظام نمایندگی تناسبی است.

چشم انداز آینده

امروزه نظام دموکراسی بیش از هر زمان دیگر در سطح جهان گسترش یافته است با این حال دموکراسی با خطر تهدیدهایی نیز مواجه است که استقرار و تحکیم دستاوردهای دموکراتیک در آخرین موج دموکراسی را با دشواری روبرو می‌سازد. دموکراسی تنها به واسطه‌ی سرایت بین‌المللی از طریق امواج دموکراسی و یا نقش و تأثیر تعیین‌کننده‌ی نهادها و سازمان‌های بین‌المللی استقرار نمی‌یابد بلکه نیازمند تکوین شرایط مساعد داخلی نیز هست که ظهور آن تا اندازه‌ای به واسطه‌ی تلاشهای دموکراتیک ممکن می‌گردد. همچنین بیم آن می‌رود که در جوامع چندفرهنگی و دارای اقلیت‌های مختلف برقراری دموکراسی اکثریتی بار دیگر بسیاری را از احقاق حقوق دموکراتیکشان باز دارد.

منابع

کتاب‌ها

- دال، رابرت (۱۳۷۸)، "درباره‌ی دمکراسی"، ترجمه‌ی حسن فشارکی، تهران، شیرازه.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۱)، "موج سوم دمکراسی"، ترجمه‌ی احمد شمسا، تهران، روزنه.
- هلد، دیوید (۱۳۸۴)، "مدلهای دمکراسی"، ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران، روشنگران و مطالعات زنان.
- نش، کیت (۱۳۸۲)، "جامعه‌شناسی سیاسی معاصر (جهانی‌شدن، سیاست، قدرت)"، ترجمه‌ی محمد تقی دلفروز، تهران، کویر.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۴)، "آموزش دانش سیاسی (مبانی علم سیاست نظری و تأسیسی)"، تهران نگاه معاصر
- کالورت، پیت (۱۳۸۳)، "انقلاب و ضد انقلاب" ترجمه‌ی سعید قانع، تهران، آشیان.

مجلات:

- فصلنامه‌ی زریبار، دوره‌ی جدید (۲)، سال هشتم، شماره ۵۵، زمستان ۸۳

